



میخواهم شهادت آن لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و باقیه خداپی که پروردگار عالمیاست عمر و گفت ای برادرزاده من چهره این مطلوب در جانت افت
و نقاب خیر دار امیر المومنین فرمود که امر دیگر است اگر مباشر آن شوی ترا به باشد عمر و گفت آن که است امیر المومنین فرمود که دست از محاربه اهل اسلام باز داشته
بدیاری خود باز کردی اگر هم محمد صلعم متشی شد و بر دشمنان خود غالب شد تو شرط امتداد بجای آورده باشی و اگر کار بر عکس بودی منازعت و مخالفت و جدال و قتال تو با
ترا مطلوب و مقصود باشد حاصل شود عمر و جواب داد که زمان قریش مرا به کویزه سرگزین بر ایفای دند خود قادر کردم و دست از آن باز داشته روی بوطول آوردم و حال آنکه
عمر و بعد از فرار معرکه بدر نذر کرده بود که تا انتقام از حضرت مقدس نبوی نکشد روغن دروغ نماند و چون امیر المومنین متاع از التماس تم تیرشاده کرد فرمود که این قضیه
دیگر است عمر و پرسید که آن چیست امیر المومنین گفت اینست که از اسب فرود آیی تا مقابله کنیم عمر و ازین سخن در خنده شده گفت این خصلتیست که کمان منبر دم که از دلیران
عرب میگیرند از من التماس نماید باز کرده که تو در حادثه منی و مسنوز ترا دلت آنست که با مردان مرد در میدان بروی و بر وایتی گفت من کی ازین دو شیخ خوشتر میباشم
یا عمر بن خطاب و قوی که گفت که بنی اعمام تو از تو بزرگتر هستند بایک سلامت باز کردی و با اتفاق اهل سیر عمر و گفت من دوست میدارم که خون تو بر دست من ریخته گردد و حال آنکه میان من
و پدر تو قاعده محبت و اساس مودت است حکام داشت امیر المومنین فرمود که اگر تو دوست میداری که خون مرا بریزی من دوست میدارم که خون ترا بریزم عمر و بن عبد
ازین سخن نیکو برانفت و از مرکب فرود آمده اسب خود را پی کرد و شمشیر خویش را زینام بر کشیده از سر خشم و غضب بر امیر المومنین حمله آورد امیر المومنین از برای دفع
سپهر در سر کشید و آن متوهلی پاک تنی بر سر امیر زد که اگر بر کوه خار فرود آوری از پای در آیدی و از شدت ضرب سپر منقش شده سربارش اندکی مجروح گشت اسب چهر
کار بیک ضرب دوز الفخار بدین خیش او را از بار سربک گردانید پوشیده نماند که این در کیفیت قتل عمرو بن عبد و ده بیت ثناء منقول از کتب سیر است و در بعضی تواریخ
چنین بنظر در آمده که امیر و عمرو در چنین مقابله با هم قرار دادند که میبکسلن جابین مبد و نیاید و از بدایت جانش تا وقت زوال با استعمال آلت قتال اشتغال نموده
بر یکدیگر طوفان یافتند و چون زمان محاربه امتداد یافت مرتضی علی با عمر و گفت که نه مقرر چنان بود که از طرفین کسی مباشرت در نشود عمر و گفت چه واقعت امیر فرمود اینک
برادرت از عجب می آید و عمرو چون باز پس نگرست امیر المومنین فرصت یافته تنی بروی راند متشابه که ران انملون ازین جدا شد عمر و گفت مرا بفرستی جانت لایق نیست



فرمود که الحرب خدعه بعد از آن عمر و پای بریده خود را بجانب امیر المومنین انداخت و سر و او را بر سر بر خور و او را از بدن جدا ساخت و روی بدگران آورد و اینست که عمر و
قبض آمد امیر المومنین با و از غنچه بگیری گفت و رسول صلعم آواز میکرد در اینگونه معلوم فرمود که صورت حال چیست بعضی گویند که از استیلا آواز میکرد طایفه از لشکر اسلام
که بنظر او جنگ آمده بودند حضرت داشت که علی بن ابی طالب و عمر و را کشته است منقول است که بعد از کشته شدن عمرو بن عبد و ده ضارب الخطاب و مبیره بن ابی و سب
مقتدر قضی علی کردند و امیر نیز متوجه ایشان شد چشم ضار که بر جدید کار افتاد فرار برقرار اختیار کرد و چون از وی پرسیدند که سبب سرعت فرار است جواب داد که در آن
حال صورت مرگ معانیه دیدم اما مبیره ساعتی در مقابل امیر باقی ماند و عاقبت اسب الفخار با و در سده و زره خویش انداخته روی بگریزند و نوفل بن عبد
همچنین در حین انزاع از پشت زین در تنگ خندق افتاد و مسلمانان شکار را پیش کردند و او فریاد برآورد که بهتر ازین می توان گشت و مرتضی علی بروی ترجمه نموده در خندق